

بسمه تعالی

مقدمه ای بر

فلسفه تربیت

درس: فلسفه تربیت رسمی و عمومی جمهوری اسلامی ایران

مدرس: حمید ظروفچیان

دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی

فلسفه چیست؟

نعت فلسفه:

واژه فیلو سوفیا (*Philo+Sophia*) در زبان یونانی به معنای "دوستداری دانایی" و "عشق به فرزاندگی" و "خرد دوستی" است، مفهوم فلسفه ساخته شده از مصدر جعلی عربی این واژه یونانی است.

اصطلاح فلسفه:

اصطلاح فلسفه به دو معنای عام و خاص به کار می رود، در بیشتر گفتار و نوشتارها واژه فلسفه برای اشاره به نگرش کلی شخص از زندگی، ماهیت بشر، آرمان ها و ارزش ها به کار می رود، در این حالت معنای عام یا کلی فلسفه مورد نظر است. از دیگر موارد کاربرد معنای عام فلسفه در زندگی روز مره اینها هستند:

فلسفه من برای زندگی چنین و چنان است...

فلسفه ازدواج این است که...

فلسفه من برای کسب و کار این است...

در این چند جمله^۴ بالا فلسفه به عنوان به معنای عام بکار رفته و به هیچ وجه معنای فلسفه صحیح نیست!

متأسفانه همین معنای عام فلسفه است که بذر تفکر سطحی را در جامعه می پراکند و دست اندرکاران تربیت را تشویق می

کنند تا به اسم تفکر فلسفی از واژه های دهان پر کنی استفاده کنند مانند: انسانیت، مسئولیت، نیاز، ارزش، تعهد، استعداد،

شکوفایی و امثال اینها در بیانات سطحی به کار ببرند تا سخنان خود را به ظاهر عمیق و فلسفی نشان دهند

تمایل عامه بر این است که فلسفه به عنوان یک سلسله افکار فوق العاده پیچیده تلقی شود. ما غالباً تصور می کنیم که فیلسوف

چنانچه در مجسمه^۵ رودن دیده می شود، می نشیند و در مورد مسائلی که دارای معنا و اهمیت اساسی در میان حیات اساسی

انسانی است می اندیشد، حال آنکه بقیه مردم وقت یا نیروی خود را فقط صرف زیستن (زنده ماندن) و زندگی می کنند.

تعریف فلسفه

فلسفه وسیله ای است که روح بشری بواسطه آن می تواند بینش های عمیق تر خود را بیوراند، و این گونه سیستم های فلسفی به

افکار و حیات آدمی حرکتی می بخشد. (آلفرد نورث وایتهد؛ ریاضی دان و فیلسوف قرن بیستم)

فایده فلسفه

دو فایده فلسفه:

- ۱- زنده نگهداشتن تحقیقات درباره چیزهایی که هنوز به حیطه دانستنی های "علمی" نیامده اند و وسعت بخشیدن نظریات تخیلی خودتان راجع به جهان در حدود فرضی آن.
- ۲- فلسفه نشان می دهد درباره موضوعاتی که ما آنها را جزو دانستنی های خود محسوب می کردیم، فعلا چیزی نمی دانیم. "برتراند راسل" (فیلسوف، منطق دان، ریاضی دان، فعال اجتماعی و سیاستمدار مشهور قرن بیستم)

معنای خاص یا صحیح فلسفه

معنای درست تر فلسفه آن است که فلسفه را مجموعه ای مرتبط و بهم پیوسته از فعالیت، محتوا و نگرش بدانیم.

الف) فلسفه به عنوان فعالیت

برای آنکه روشن شود فلسفه به عنوان فعالیت به چه چیز گفته می شود، ابتدا باید پرسیم فعالیت فلاسفه چیست و فیلسوفان چه کار می کنند. به نظر میرسد فلاسفه از گذشته تا حال به چهار کار و فعالیت مشغول بوده اند این چهار کار از این قرار است:

۱) ترکیب کردن (Synthesis)

به معنای: تالیف کردن، کنار هم چیدن، ترکیب کردن، چیزی نو پدید آوردن.

۲) تأمل کردن (Speculation)

تأمل کردن، تخیل فرهیخته، اندیشیدن، فکر کردن، (که تفکر و استدلال یکی از روش های تأمل است).

۳) تحلیل کردن (Analysis)

تجزیه، تحلیل و توضیح (برای آنکه این قاب (تصویر جهان) بیان شود آنالیز و تحلیل می شود.

۴) تجویز کردن (Prescription)

نسخه پیچی، توصیه کردن، دستور دادن، نسخه صادر کردن، حال که جهان اینطوری هست پس باید ...

(۱) ترکیب (سنتز) چیست؟

می توان گفت این فعالیت از نیاز طبیعی و خواسته قدیمی انسان ناشی شده است، بررسی تاریخ حیات انسان معلوم داشته که انسان در جستجوی آن بوده است که یک تصویر هماهنگ، منسجم و معنی دار از دنیا بدست آورد. بدون داشتن یک تصویر منسجم و معنی دار، انسان در انتخاب مسیر مشخصی برای زندگی خود و برای تصمیم گیری برای اعمال کوچک و بزرگ خود در روزمره در می ماند. باید قبول کرد که این نیاز انسان به سنتز یا ترکیب، خود به وجود آورنده مشکلاتی بوده و هست زیرا عناصر و جزئیاتی که می خواهیم در این تصویر سنتز کنیم همه از یک جنس نیستند. زیرا از یک سو واقعیت های علمی ((Fact که صحت آنها با روش تجربی-آزمایشگاهی (Experimental) به اثبات رسیده است و از سوی دیگر باورها و اعتقاداتی که نه از "تجربه" ((Experiment ناشی می شوند نه از "علم" (Science) این موردی از اختلاف است.

(۲) تأمل چیست؟

تأمل اگر قرار بود همه اعمال انسان و تصمیم گیری هایش فقط بر پایه واقعیات علمی و تجربی ((Facts بنا شود، انسان کاملاً فلج می شد زیرا فرایندهای تفکر و تکنولوژی انسان هنوز هم نتوانسته آنقدر واقعیت علمی و تجربی فراهم بیاورد تا بر مبنای آنها بشود عمل کرد. در نتیجه لزوم داشتن عمل و تمایل ما برای دست زدن به عمل معقول ما را مجبور می کند از واقعیت های تجربی هم فراتر رویم و بیشتر مواقع از باورها تبعیت کنیم.

(۳) آنالیز چیست؟

در فلسفه آنالیز (تحلیل) شامل بررسی دقیق و موشکافانه زبان و نحوه استفاده از آن است.

این کار برای آن است که درک خود را از مسائلی که روبروی ما قرار دارند بسنجیم و همچنین درک خود را از راه حل های موجود برای آن مسائل افزایش دهیم و فهم دقیق تر و روشن تری از آنها بدست آوریم.

برای مثال : در تعلیم و تربیت با مسائلی روبرو هستیم که با تحلیل آنها متوجه می شویم که مشکل یا مسئله واقعی، نداشتن فهم صحیح یا سوء برداشت است از واژه های به کار رفته می باشد. واژه های مانند: خوب، بد، زشت، هوش، رشد، ضرورت اصالت، انسانیت و ... که سرچشمه همه سوء تفاهم ها هستند.

۴) تجویز چیست؟

در فلسفه تجویز (نسخه پیچی) به ساختن استانداردها یا هنجارهایی گفته می شود که از آنها در تعیین رفتارهای انسانی استفاده می کنند. (مثال: برق ۲۲۰ ولت قلب انسان را از کار می اندازد پس باید دست به برق نزد!) در انتهای هر فلسفه یک پس باید داریم.

ب) فلسفه به عنوان محتوا

فعالیت فلسفی طی هزاره هایی که پشت سر گذاشته محتوایی از خود به جای گذاشته است، محتوای فلسفه پیرامون چند سوال بنیادین و قدیمی شکل گرفته است همانطور که در بقیه شعبه های دانش و معرفت انسانی مرسوم است مجموع دانستنی ها و محتوای آن دانش را دسته بندی و منظم می کنند، در فلسفه هم همین کار انجام شده و محتوای آن به چند شعبه تقسیم گردیده و هر شعبه به سوال و جواب پیرامون مسئله ی خاصی می پردازد:

۱. متافیزیک (Metaphysic) یا مابعدالطبیعه

مابعدالطبیعه در گسترده ترین تعریف، پژوهش در کنه وجود و ماهیت (چیستی) هستی است. نیز می توان مابعدالطبیعه را به پژوهش در آن دسته از اموری که فراسوی قلمرو تجربه (Experiment) اند یا واقعیت غایی (ultimate facts) یا حقایق نهایی (ultimate truths) عالم تعریف کرد. پاسخ هایی که بشر اندیشمند به این سوال که ماهیت واقعیت چیست؟ پاسخ داده است در شعبه ای از فلسفه گرد آمده که به آن متافیزیک می گویند.

البته این پاسخ ها همانطور که انتظار می رود هم شامل واقعیت محسوس (fact) است هم شامل باورها و اعتقادات (Believe) چون این سوال فلسفی خیلی وسیع و گسترده است آن را به شاخه های مختلف تقسیم کرده اند که خود شاخه های مختلفی بوجود آورده اند.

پرسش هایی که در این شاخه از فلسفه مطرح است به سه دسته اصلی تقسیم می شود :

- ۱- پرسش هایی که پیرامون چیستی خدا و هستی است (در فلسفه اسلامی بخش پرسش از چیستی خدا را الهیات بمعنی الآخص یا فلسفه اولی یا فلسفه خاص می نامند و پرسش از هستی را الهیات بمعنی الاعم یا فلسفه عام می گویند.) به این شاخه از فلسفه هستی شناسی گفته می شود.

۲- پرسش هایی که پیرامون چیستی *انسان* است در شاخه *انسان شناسی* فلسفی گرد آمده.

۳- پرسش هایی که پیرامون چیستی *جهان* است در شاخه *جهان شناسی* (یا *کیهان شناسی*) آمده.

توضیح: ماهیت یعنی چیستی ، وجود یعنی هستی

(۱) *هستی شناسی (Ontology)* وجودشناسی (انتولوژی)

تفکر در چیستی هستی. این شاخه از جستجو و دقت پیرامون این سوال به وجود آمده است که “وجود داشتن” یعنی چه؟ و ماهیت وجود چیست؟ پرسش اساسی این شاخه از فلسفه؛ چیستی و چرایی هستی است.

(۲) *کیهان شناسی (Cosmology)* یا جهان شناسی یا گیتی شناسی (کاسمولوژی)

این شاخه از جستجو و بررسی از ماهیت و منشا و رشد و تحول *کیهان* (کاسموس = *Cosmos*) سخن می گوید.

(۳) *انسان شناسی (Anthropology)* (انترپولوژی)

این شاخه از جستجو و بررسی از ماهیت و چرایی وجود انسان سخن می گوید.

II. معرفت شناسی (Epistemology) بحث المعرفة یا شناخت شناسی (اپیستمولوژی)

تفکر در چیستی معرفت و شناخت. این شعبه از فلسفه پیرامون این سوال فراهم آمده است که ماهیت دانش (شناخت) چیست؟ آیا

امکان شناخت صحیح هست؟ انواع شناخت چیست؟ کدام شناخت درست تر، باور پذیر تر و به یقین نزدیکتر است؟

آیا شناخت انسان محدودیت دارد یا نه؟ تا چه حد می توان در شناخت اشیا و مفاهیم پیش رفت؟

III. ارزش شناسی (Axiology)

اگزپولوژی (ارزش شناسی، ماهیت ارزش ها) تفکر پیرامون چیستی ارزش ها ست. این شعبه پیرامون این سوال بوجود آمده است

که *ماهیت ارزش* چیست؟ ارزش ها را در چه چیزهایی باید یافت؟ چند نوع ارزش داریم؟ سلسله مراتب ارزش ها چیست؟ از کجا

می توان فهمید که یک ارزش واقعاً مطلوب است؟ چگونه می توان دریافت که یک ارزش حقیقی است؟ چگونه باید ارزش ها را

تشخیص داد؟ چگونه باید قضاوت و داوری کرد؟

سوال این بخش هم خیلی گسترده است بنابراین این شعبه از فلسفه دارای دو شاخه است:

۱- زیبایی‌شناسی (Aesthetics) استتیک

تفکر در چیستی زیبایی، سوالی که در رشته‌ی زیبایی‌شناسی مطرح است؛ ماهیت زیبایی چیست؟

۲- اخلاق (Etic) اتیک

تفکر در امور اخلاقی، سوالی که در رشته‌ی اخلاق مطرح شده و آن این است که چیستی اخلاقیات و ماهیت زندگی چیست؟

IV. منطق (Logic)

منطق؛ تفکر در چیستی استدلال و استنتاج است. این شعبه در ماهیت‌های اندیشیدن، صریح و دقیق، بدون خلط و ابهام مطالعه می‌کند. در واقع منطق هنگام تامل کردن و پاسخ یافتن به کلیه سوال‌های فوق‌بکار می‌رود به همین دلیل از آن بعنوان ابزار درست فکر کردن نام می‌برند. دو نظر درباره منطق:

۱- منطق دانش "معیاری" (Normative) است و کار اساسی آن را وضع قواعد و قوانینی می‌دانند که انسان به مقتضای آنها فکر کند و بیاندیشد.

۲- منطق عنوان دانش "وصفی" (Descriptive) پیدا می‌کند و کار آن به توصیف و تفسیر تفکر علمی منحصر می‌شود.

ج) فلسفه به معنای نگرش

نگرش (Attitude) را می‌توان طرز تلقی، طرز برخورد، طرز فکر، گرایش، حالت، رویه، روش و رفتار معنا کرد، ولی معنای دقیق تر آن این است که یک توضیح اکتسابی، پایدار، برای رفتار کردن منسجم و ثابت و هماهنگ با دسته‌ای از اشیا و پدیده‌ها را بدست بیاوریم.

توضیح: نگرش، موضعی است که شما در مقابل چیزی می‌گیرید نسبت به خدا، جهان، انسان و همه چیز.

پس فلاسفه چه نگرشی دارند که آنقدر مهم است؟

همه فلاسفه جهان، خارج از تفاوت‌های فکری و دیدگاه‌های مختلف در نگرش‌های مثبت و محکم زیر مشترکند:

(۱) جامعیت (همه جانبه نگری)

این نگرش حاکی از این تمایل است که برای درک یک پدیده، همه اطلاعات موجود را کنار هم بگذاریم و از جمع آوری داده های ناقص، انتخابی و غیرقابل اعتماد اجتناب کنیم.

(۲) خودآگاهی

یعنی فیلسوف متعهد است بر اینکه تبعیض ها، جانب داری ها، سمت و سوگیری ها و مواضع خود را صادقانه بیان کند.

به عبارت دیگر فیلسوف این نگرش را داشته باشد که به هر کس بگوید که در این تفکر:

۱- از کدام نقطه شروع کرده؟

۲- از کدام منزل گذشته؟

۳- و به کجا می خواهد برسد؟

توضیح: کار فلاسفه؛ عشق عمیق به حقیقت تا گنه مطلب رفتن است.

نکته: علامه اقبال لاهوری مقدمه کتاب "سیر فلسفه در ایران": ذهن ایرانی را مانند زنبوری می داند که در یک باغ پرگل هر لحظه از گلی به گلی دیگر می رود و می خواهد که تمام باغ را بشناسد... اما ذهن بشر غربی مانند زنبوری است که فقط بر روی یک گل می نشیند و تا عمق آن گل فرو می رود برای همین ایرانیان صاحب عرفان شده اند (برای اینکه عرفان یک سفری سریع و سیر در تمام جهان است) ولی صاحب فلسفه نشده اند ولی غربی ها صاحب فلسفه شده اند.

مکاتب فلسفه

مقدمه: متافیزیک چیزی نیست بجز جواب به چند سوال اساسی:

من کیستم؟ تو کیستی؟ در کجا هستیم؟ واقعیت هستی چیست؟ جهان چگونه موجود شده است؟

واقعیت غائی و نهایی چیست؟ جهان تا کجا ادامه دارد؟

در تمام فرهنگ ها و تمدن ها این دو سوال مطرح بوده است:

۱- ما کیستیم و جهان چگونه به وجود آمده است؟ ۲- واقعیت غائی و نهایی چیست؟

ایدئالیسم

این دستگاه فلسفی را " آرمان گرایی، ایده گرایی، انگارگرایی، پندارگرایی، مکتب اصالت تصور و تصورگرایی " نیز می گویند. ریشه این واژه از کلمه ایده (IDEA) یونانی است، ایدئالیسم برخلاف آنچه که خوانندگان عجول و بی حوصله تصور می کنند با "ایدآل" ارتباطی ندارد. "ایده" کلمه ی یونانی به معنای "موجودِ مجرد" (انتزاعی) گفته می شود. در زیر پاسخ مکتب ایدئالیسم را به سوال های مهم فلسفی بررسی می کنیم.

توضیح:

معقولات و عالم مُثُل: افلاطون معتقد است جهان معقولات از قدیم وجود داشته حتی پیش از پیدایش آدم و جانداران،

جهان "ایده" ها و عالم مُثُل موجودات مجردی هستند که در ضمن واقعیت غائی نیز دارند.

از نظر افلاطون کسی فیلسوف است که با عالم معقولات و کُلّی ها ارتباط بی واسطه برقرار کند.

معرفت: از دیدگاه افلاطون، دانش و شناخت باید بی واسطه باشد، بدون واسطه حس و حسیات و محسوسات. حس فقط به

جزئیات دانش پیدا می کند اما برای فهم و ادراکِ عالم مثل با دیالکتیک (بنا به تعریف افلاطون منظور فلسفه است.) باید به

جهان معقولات (عالم مُثُل) نقب زد آن هم از طریق تعقل.

عشق: برای فهم عشق حقیقی باید ایده (مثال) عشق را فهمید. نگاه کنید به رساله ضیافت (Symposium = مهمانی) افلاطون.

جهان اصلی عالم مُثُل است چون "پایدار" و ماندگار است و جهان عینی و محسوسات نا پایدار و از بین رفتنی است.

فیلسوف از نظر افلاطون کسی است که از جهان محسوسات گذر کند و به عالم معقولات راه پیدا کند زیرا شناخت فلسفی

درست شناختن عالم مُثُل است و شناخت عالم محسوسات کار دانشمند است نه فیلسوف.

هستی شناسی ایدئالیسم

آنها معتقدند هستی یا کُلّ جهان خارج، امری "اعتباری" و "ذهنی" است یعنی هیچ چیز بیرون از ادراک و اندیشه های انسان

وجود ندارد.

پارمیندس " فیلسوف پیش سقراطی یونان باستان گفته است: آنچه به اندیشه نیاید واقعی نیست. یعنی اینکه اگر انسان نباشد که

جهان را ادراک کند، جهان وجود نخواهد داشت.

"شوپنهاور" فیلسوف آلمانی قرن ۱۸، در همین زمینه گفته است: جهان پندار من است.

یعنی عالم خارج ساخته و پرداخته ذهن ماست. خلاصه اینکه فیلسوفان ایده آلیست بر این باورند که جهان، خارج از ذهن انسان نیست و اگر هست قابل شناخت نیست. افلاطون که از سازمان دهندگان عمده‌ی فلسفه‌ی ایده‌آلیسم است معتقد بود که جهان مادی نه "بود" است نه "نبود" بلکه "نمود" است یعنی: جهان نه هست نه نیست بلکه نمایش است.

به نظر افلاطون وجودهای محسوس "مادی"، هستی واقعی ندارند و تابع هستی‌های معقول و غیر مادی هستند یعنی هریک از موجودات جهان یک نمونه‌ی کامل و حقیقی در جهان دیگر که جهان حقایق و اصلی است دارند.

آنچه در این جهان وجود دارد اعم از موجودات مادی و معنوی همه نمود هستند، افلاطون آن نمونه‌های کامل که تنها عقل قادر به درک آن است "ایده" نامید.

همانطور که از تعاریف بالا برمی آید "ایدئالیست‌ها" اشیاء محسوس و مادی پیرامون ما را انکار نمی کنند بلکه عقیده دارند این اشیاء و پدیده‌ها و بطور کلی تمام عالم محسوس؛ غیرواقعی است. آنچه واقعیت دارد ادراکات و مقولات است.

توضیح ۱: حکمای اسلامی که فلسفه‌ی یونانی را دریافت و ترجمه کرده بودند کلمه "ایده" یونانی را به "مثال" ترجمه کرده اند و جمع آن را "مُثُل" می گفته اند.

توضیح ۲: مثال در عربی به معنای سایه، شبیه، عین، مثل است.

نکته: در این مکتب فلسفی؛ ذهن و تصور هسته اصلی را تشکیل می دهد.

انسان شناسی ایدئالیسم

بنظر اینان/انسان موجودی "معنوی" است و ماهیت اصلی او را روح تشکیل میدهد

نظر ایدئالیستها درباره‌ی ماهیت روح و چگونگی تعلق آن به انسان بسیار تفاوت است، برای مثال: "بارکلی" روح را جاودانه و آن را مشتق از خداوند می داند. فیلسوف دیگری می گوید: روح در جریان تحول و تکمیل طبیعت پیدایش و آخرین چیزی است که به موجود زنده هدیه شده است، همانطور که انسان در طبیعت کاملترین موجود است، روح او نیز بالاترین بخش هستی اوست.

قدرتهای مهم روح انسان "عقل" و "اراده" است و همین دو نیرو انسان را از سایر موجودات متمایز می کند.

"عقل" به انسان معرفت و شناخت صحیح می دهد، "اراده" به او قدرت رفتار صحیح می بخشد.

از این رو در پاسخ به سوال مجبور یا مختار بودن انسان می گویند: انسان مسئول خویش است.

توضیح: سه نظر درباره انسان در طول تاریخ فلسفه

- (۱) انسان ساخته شده از ماده است هرگاه از ماده باشد، پس "مجبور" است.
 - (۲) انسان ساخته شده از روح است هرگاه از روح باشد، پس کاملاً "مختار" است.
 - (۳) انسان ساخته شده از روح و ماده؛ پس قسمتی که از جنس روح است "مختار" و آنچه که از ماده ساخته شده، "مجبور" است
- (نظر بیشتر فلاسفه اسلامی)

بارکلی می گوید: چون انسان موجودی معنوی است و دارای اراده ای آزاد است پس مسئول اعمال خویش است.

کانت می گوید: انسان هم "آزاد" است و هم "مجبور" است تا آنجا که او را "روح" بدانیم، آزاد و از آنجا که وجود جسمانی دارد و تابع قوانین طبیعت است نیز مجبور هست.

بطور کلی آرمانگرایان (ایدئالیست ها) در این قول که انسان موجودی معنوی و دارای اراده ای آزاد بوده و اصالت او با روحش است اتفاق نظر دارند اما عموماً درباره ای انسان با آن واقعیت غائی (ذات باری) و معنوی که از آن منشأ گرفته است اختلاف نظر دارند.

تأثیر انسانشناسی ایدئالیسم بر تربیت

با توجه به طرز تلقی ایدئالیستها درباره جهان و انسان با تربیت باید بتدریج زمینه های رشد و تربیت "انسان" را - که موجودی روحانی و معنوی است - برای نیل به هدفهای هستی اش فراهم سازد که عبارتند از: وابستگی بیشتر میان روح و دیگر عناصر معنوی طبیعت. از نظر افلاطون؛ روح انسان پیش از آنکه به غالب تن آدمی درآید در جهان پایدار و ابدی که (مثلاً=ایده ها) نامیده می شود می زیسته و همه آن ایده ها را می شناخته است.

نکته: از نظر ایدئالیستها تذکره و تهذیب اساس تربیت است.

معقولات یا مَثَل تصورات راستین و حقیقی هستی اند زیرا آنها ثابت و پایدار و لایتغیرند. وقتی روح در تن آدمی جای گرفت، مَثَل و تصورات راستین را به ذهن انسان آورد، در این آمیزش روح با جزئیات و پدیده های محسوس عالم مادی آلوده و آمیخته گشته و در نتیجه دانسته های راستین خود را از یاد می برد. به همین دلیل است که وقتی انسان سایه ها یا پدیده های جزئی و محسوس را که از مَثَل بهره دارند می بیند و با اندک تذکره و توجه آن حقایق راستین را بیاد می آورد. اگر مایه ی علم در انسان نبود بدیهی است که کسب علم برای وی میسر نمی شد.

نکته:

تنازع اول در فلسفه بین جزئی و کلی است.
تنازع دوم در فلسفه بین حسی و عقلی است.
تمام جهان فلسفه پیرامون این دو نزاع است.

هگل می گوید: در ابتدا یک روح بوده بنام "روح مطلق"، در این روح پتانسیل و امکان بوجود آوردن همه چیز هست. روح مطلق بزرگترین خصیصه اش "اندیشیدن" است. امکان بوجود آمدن انسان، اتم، قلم، شمع و هر چه اندیشید، "تشد".

نکته: در نظام ایدئالیستی "هگل": تز (Thesis) "بودن" است و آنتی تز (Anti-thesis) "نبودن" و سنتز (Synthesis) "بودن جدید" است.

هنگام پیدایش و یا آفرینش چیزی، نیرویی می خواهد که آن چیز به "وجود" آید ولی نیروی دیگری ("عدم") نمی گذارد آن چیز بوجود آید، ولی در نهایت تنازع این دو نیروی متضاد، منجر به ایجاد چیز جدیدی می شود که نه تز است و نه آنتی تز بلکه موجود جدیدی پدیدار شده که است. به عبارتی دیگر میان بودن (وجود) و نبودن (عدم) چیزی بوجود می آید که تسدن (امکان) است. یعنی در میان ماندن و رفتن، فرآیند تسدن به ایجاد بودن جدید کمک می کند.
در این دیدگاه نیروهای تز و آنتی تز همیشه در حال کشاکش و مقابله با یکدیگرند اما در میانه این تضادها و تقابل ها، هستی های جدید (سنتز) پا به جهان وجود می گذارند.

توضیح: سیر پیدایش اشیاء و پدیده ها در نظام "هگل" روابط علت و معلولی نیست بلکه عقلی است.

(از وحدت به کثرت یعنی سیر پیدایش پدیدارها از عقلانی، ذهنی، روحی به محسوس، عینی، مادی است)

نکته: سنتز، تز را در درون خود دارد. تز عقلی (معنوی-ذهنی) است ولی سنتز موجودمادی (عینی-محسوس) است که بوجود آمده و شده.

تأثیر هستی شناسی ایدئالیسم بر تربیت

به نظر ایدئالیست ها؛ معلم ناظر بر زاده شدن افکار در شاگردان است و به این ترتیب، تربیت از نظر آنها باید سبب شکوفایی همه استعدادها و توانایی های بالقوه شاگردان شود.

عامل مهم و مؤثر دیگر در این نظام تربیتی؛ ایدئالیستها چون انسان را موجودی روحانی و معنوی می دانند در نتیجه وی را "آزاد" و دارای "اختیار" تلقی می کنند و معتقدند "تربیت" فرایندی است که در فرد رخ می دهد بنابراین نقش اساسی در این فرآیند بعهده خود شاگرد است اما به هر حال این معلم است که باید او را پرورش دهد. به اعتقاد ایدئالیستها معلم در رشد و شکوفایی

انسان و تکامل شخصیت او همکار خداوند است. تمام فعالیت های مدرسه باید طوری باشد که ذهن و روح شاگرد را کامل سازد زیرا "روح" یا "ذهن" عالی ترین صورت هستی در جهان است.

معرفت شناسی ایدئالیسم

معرفت یا شناخت (ذهنی) انسان مستقل از تجارب (مادی) هستی اوست.

انسان تصورها و پندارها را در همان بدو تولد و آغاز کودکی در ذهن دارد بنابراین نیاز نیست که ما اشیاء و پدیده های اطراف خود را تجربه کنیم تا به شناسایی برسیم بلکه برعکس باید درباره ای آنها بیاندیشیم. به این ترتیب می توان گفت ایدئالیستها جهان را در ذهن خود جستجو می کنند.

این نگرش با افلاطون شروع شد که اعتقاد داشت که شناخت با حواس؛ معرفت واقعی نیست بلکه شناخت حسی به حدس و

گمان یا وهم درخیال شخص منجر می شود. شناخت یا معرفت واقعی حاصل تفکر و "اندیشه" است زیرا که عقل یا خرد یک

استعداد ذهنی است که می تواند از ورای وجود مادی اشیاء و اشکال معنوی محض آنها (یعنی ایده ها) پی ببرد.

بنابراین برای رسیدن به حقیقت یا معرفت واقعی و برای پرهیز از خطاپذیری حواس باید به تقویت نیروهای ذاتی ذهن پردازیم و آنها را سازمان دهیم. نیروهای ذاتی ذهن عبارتند از:

۱- تشخیص اندیشه های حقیقی.

۲- قدرت کشف و شهود از راه درون اندیشی.

۳- آمادگی برای پذیرش راهنمایی از صاحب نظران و پیشکسوتان.

در نظر تمام ایدئالیستها حقیقت چیزی جز تصورات و پندارهای مطلق و ابدی نیست که به قول ایشان این تصورات از بدو تولد

در انسان وجود دارد اما هریک از ایدئالیستها تعبیر خاصی از آن صورتهای مطلق ابدی یا معقول (ایده = مثال) دارند.

تاثیر معرفت شناسی ایدئالیسم بر تربیت

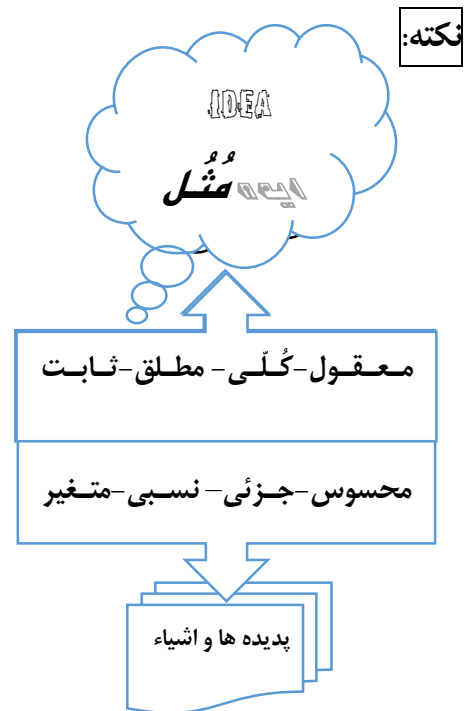
طبق نگرش فلسفی ایدئالیستها؛ انسان پیش از آمدن به جهان مادی از تصورات کلی یا ایده ها (مُثل) دانش حقیقی داشته است.

یعنی انسان درجهان مُثل، هستی را بطور جامع و کامل می شناخته است و با کُلُّ هستی یکی بوده است. چون این شناخت از

کلیات جاودانی و تغییرناپذیر است آن را شناخت حقیقی می خواند به عبارت دیگر؛ انسان قبل از اینکه جزئی شود و در عالم

مادی درآید خود با کل هستی یکی بوده است. درمقابل شناخت حقیقی شناخت و معرفت دیگری هم هست که به اشیاء و پدیده های محسوس (جزئی) تعلق می گیرد. این شناخت حسی، شناخت نسبی و جزئی است و چون مدام در حال تغییر است پس غیر حقیقی است.

ایدئالیستها واقعیات محسوس پیرامون ما را انکار نمی کنند اما معتقدند آنها حقایق غائی نیستند، بلکه تجلیات واقعیات اساسی تری هستند که آن واقعیات غیرمادی، کلی، مطلق، اصیل، ثابت و بدون تغییرند، به همین دلیل است که ایدئالیست ها می گویند: انسان از طریق محسوسات نمی تواند به معرفت کلی دست بیابد بلکه باید بکوشد از راه پرورش و تمرکز ذهن، آن معرفت حقیقی را که در جهان مثل اندوخته است به یاد بیاورد.



ویژگی های نظام تربیتی ایدئالیست ها

(۱) از نظر ایدئالیست ها باید قدرت یادسپاری (حافظه) و یادآوری در شاگردان تقویت شود.

چرا؟ بخاطر اعتقاد به یادآوری (تذکر) چون معرفت و دانش چیز جدیدی نیست، زیرا این شناخت پیش از این که به این جهان مادی بیاییم در عالم مثل بوده ایم و آنها را می دانستیم ولی پس از تولد، آنها را به فراموشی سپردیم و در آموختن فقط باید آن دانش پیشین از یاد رفته را به یاد بیاوریم.

چگونه؟ با آموختن چیزهایی که روی حفظیات و حافظه تأکید دارند مثل: حفظ کردن شعر و ادبیات و هندسه زیرا با یاد آوری اشعار و غزلیات و قصاید، واژه ها و لغات و حتی زندگینامه ها ما را به دانش اصیل و شناخت حقیقیِ عالمِ مُثُل (ایده ها) رهنمون می گردد.

۲) ایدئالیستها بر پیروی از قالب ها و الگوها تأکید می کنند.

چرا؟ برای اینکه ذهن را قالب نگر، الگو خواه و الگو طلب بار بیارند چون الگوی کلی را که در عالمِ مُثُل به یاد بیاورد زیرا پیدایش جهان از یک الگوی خاص (که به تعبیری همان اندیشه خداوند است) تبعیت می کند و اعتقادات عقلی و عملی طبق الگوی ثابتی برقرار است، بنابر این الگو و قالب در این نظام فلسفی اهمیت بسیار دارد.

چگونه؟ با آموزش درسهایی همچون دستور زبان (گرامر)، منطق، ریاضی و شعر می توان از الگوهای مستتر در این علوم به یادآوری الگوی عالمِ مُثُل نزدیک شد و رسید.

۳) در این نظام فلسفی باید قدرت استدلال و تفکر عقلانی را در شاگرد تقویت کرد.

چرا؟ چون رسیدن به عالمِ مُثُل از راه "عقل" است نه "حس" پس باید قوای عقلی را تقویت کرد.

چگونه؟ در اینجا بر تفکر و استفاده از تمرینات عقلی با ممارست در درسهایی مثل: ریاضی، منطق تأکید می شود زیرا بایست از حس و ادراک حسی (که مدام در حال تغییر است) به عقل و ادراک عقلانی و معقولات (که پایدار و ماندنی است) رسید.

۴) باید انتزاعیات عقلی (مجردات) بیش از محسوسات عینی (مادیات) تأکید شود.

چرا؟ زیرا عالمِ مُثُل را نمی توان با محسوسات دریافت کرد چون عالمِ مُثُل خود انتزاعی است.

چگونه؟ درسهای انتزاعی مثل: هندسه، شعر، دیالکتیک (فلسفه) هندسه؛ انتزاعی ترین علوم و فلسفه انتزاعی ترین دانش بشری است و برای فهمیدن انتزاعی ترین چیزها که "هستی" است نیاز به فهمیدن فلسفه است.

۵) روش تدریس: باید روش سقراطی به عنوان اصل مورد توجه قرار گیرد در آموزش این روش تأکید گردد.

چرا؟ زیرا این روش کمک به زایاندن فکر می کند.

چگونه؟ با دو روش سقراطی:

الف) **دیالکتیک**؛ پرسش و پاسخ هدفمند در راستای فهمیدن یک مسئله و معنای دقیق یک مفهوم.

ب) **مایوتیک**؛ روش مامایی، کمک به زایاندن فکر که در آن بوسیله گفت و گو به زایش فکر کمک می شود.

۶) **معلم**: باید معلم به عنوان الگوی کامل قرار گیرد، معلم در این مکتب اهمیت فراوان دارد، معلم اسوه و نمونه برای پیروی شاگردان است. باید در آموزش و ارش میراث فرهنگی بشر تأکید کرد و معلم خود نماینده میراث و تاریخ فرهنگی بشر است.

۷) **روش تحقیق**: روش تحقیق در مکتب فلسفی ایدئالیسم روش **قیاس** است. قیاس استدلال از مفهوم کلی است برای رسیدن به مفاهیم جزئی. اما روش استدلال رئالیست ها روش **استقراء** است. یعنی از مفاهیم جزئی به یک مفهوم کلی می رسند.

توضیح: این دیدگاه مورد توجه رئالیستهای طبیعی، علمی، نو رئالیست ها، تجربه گرایان، حسگرایان و فلاسفه جدید و دانشمندان قرن بیستم است.

✓ چند نکته مهم:

✓ انتزاع = تجرید

✓ ابستره = خلاصه کردن

✓ تجرید در فلسفه اسلامی یعنی جدایی عالم لاهوت از عالم ناسوت. مجردات نیز به معنای معقولات است.

✓ انتزاع کردن یعنی یک نشانه ای را استفاده کردن برای فهمیدن تمام آن چیز. مثل سمبول ها و یا نشانه های گرافیکی.

✓ انتزاعی ترین علوم، هندسه است.

✓ فلسفه انتزاعی ترین دانش بشری است.

✓ افلاطون دستور داده بود تا بر سر در آکادمی بنویسند: هر کس که هندسه نمی داند در اینجا (آکادمی افلاطون) گام نگذارد!

رئالیسم

اگر بخواهیم رئالیست ها را با ایدئالیست ها مقایسه کنیم باید بگوییم رئالیست ها معتقدند که کیهان و جهان و هر آنچه در او هست مستقل از ذهن و اندیشه انسان وجود دارد آنها می گویند جهان پیش از آنکه ما به "وجود" آییم وجود داشته و اکنون هم چه آنرا بشناسیم چه نشناسیم "وجود" دارد.

بنابر قول رئالیست ها درخت، صندلی، میز، زمین و خورشید پندار یا اندیشه نیست که فقط در ذهن انسان وجود داشته باشد بلکه فی نفسه و مستقل از "ذهن" ما وجود دارد.

این زیربنای هستی‌شناسی همه‌ی رئالیست هاست که در مورد واقعیت داشتن ماده توافق نظر دارد. اما رئالیست ها از جهات دیگر با هم اختلافات بسیار دارد و به همین دلیل به مکاتب فرعی تقسیم می شوند که عمده ترین آنها از این قرارند.

(۱) **رئالیست های تعقلی** با دو شاخه فرعی کلاسیک و دینی (که درحال حاضر موضوع بحث ما نیست و فقط از آن بانام کلاسیک تعقلی می پردازیم)

(۲) **رئالیست های طبیعی (علمی)**

که هر دو شاخه این مکتب مستقیماً تحت تاثیر اندیشه های **ارسطو** هستند.

نکته: فلسفه اسلامی (حکمت مشاء) از نوع رئالیسم تعقلی / دینی است.

ارسطو همانند **افلاطون** به اصالت ایده و **نگلی** عقیده داشت اما آنرا مجرد و جدا از واقعیت مادی نمی دانست!

از نظر ارسطو مفاهیم کلی نه تنها متعلق به عالم مثل نیستند بلکه در همین جهان مادی و محسوس باید دنبال آن گشت

بنا بر قول **ارسطو** ایده درخت یا ایده انسان (یعنی مفهوم کلی درخت و انسان) فقط موجود ذهنی نیست بلکه در خود اشیا و پدیده ها آنرا حس می کنیم و "وجود" دارد.

نکته تاریخی: در سال ۵۵۰ میلادی امپراتور روم، فرمان به بستن آکادمی افلاطون داد و فلسفه یونانی را برای سالهای متمادی به محاق فرو برد و فلاسفه مورد ایداء و آزار قرار گرفتند و از آن پس فلسفه همراه با بخش اعظم فلاسفه به اسکندریه هجرت کرد. در همین روزگار چندتن از فیلسوفان یونانی به دربار شهریار ایران گریختند و از آن پس اولین آثار فلسفی در این دوره به پارسی و سریانی ترجمه شد. سیصدسال بعد آثار یونانی به عربی، آرامی، سریانی و فارسی ترجمه شدند، از این تلاش در ترجمه آثار علمی و فلسفی یونانی و اسکندرانی به عنوان "نهضت ترجمه" یاد می شود.

به نظر **ارسطو** موجود درحال شدن در سلسله مراتبی از هستی و برحسب فعلیت هر باره آن یعنی بر حسب کمال وجودی تنظیم

شده است. بنابر این نظر هر موجود، مرکب است از **صورت** و **ماده**، رابطه صورت با ماده، رابطه قوه (شدن) است با فعل (بودن)

بنابراین تمام پدیده ها و موجودات اعم از گیاهان و حیوانات در یک سلسله مراتب وجودی قرار گرفته اند. مطابق این نظر، درخت

ماده است برای صورت های مختلف همچون الوار یا تخته یا چوب تراشیده که قبلاً صورت بود حالا ماده ای است برای دسته

کلنگ یا میز یا صندلی. به این ترتیب ملاحظه می‌نمایید تمام اشیا و پدیده‌ها در یک سلسله مراتب قرار دارند که یکبار در حالت ماده و یک بار در حالت صورت واقع شوند.

ماده اول (هیولی=Viuly) عبارت است از امکان و شدن. به عبارت دیگر عبارتست از قوه و فعل ماده پذیرنده صورت است مثل قطعه چوبی که می‌تواند صورت‌های مختلف مثلاً عصا، صندلی، تخته و غیره را بپذیرد بنابراین می‌گوید: چوب، صندلی بالقوه است. اما صورت یا فعل عبارت است از شدن چیزی، بنابراین می‌گویند: *میل چوب فعلیت یافته است*. ما باید میان بودن بالفعل و بودن بالقوه تمییز قائل شویم، این تمایز و دوگانگی در خارج از ذهن امکان پذیر نیست.

هستی‌شناسی رئالیسم

الف) هستی‌شناسی رئالیست‌های عقلی

این رئالیست‌ها مستقیماً تحت تأثیر اندیشه‌های ارسطو هستن ارسطو هم مانند افلاطون به اصالت مفهوم کلی معتقد بود اما بر خلاف استادش آنرا جدا از واقعیت مادی نمی‌دانست. از نظر ارسطو کلیات نه در "عالم مثل" بلکه در همین "عالم خاکی" هستند. از ویژگی‌های ماده (موجود بالقوه)؛ تحول و حرکت است یعنی ماده به سوی پذیرفتن صورت یا فعلیت یافتن حرکت می‌کند. واقع‌گرایان (رئالیست‌های) عقلی در این نکته اتفاق نظر دارند که جهان مادی، واقعی است و مستقل از ذهن است، اما واقعیت منحصر به جهان مادی نیست!

رئالیست‌ها عموماً عقیده دارند "جهان مادی" در عین واقعیت داشتن، تمام جهان نیست زیرا در جهان یا عالم وجودهای روحانی و معنوی نیز هستند. به قول واقع‌گرایان (رئالیست‌های) دینی، هم روح و هم ماده را خداوند آفریده است. از نظر آنان روح با اصالت‌ترین وجه هستی یا صورت آن است و واقعیت آن کمتر از واقعیت ماده نیست.

ب) هستی‌شناسی رئالیست‌های طبیعی (علمی)

این شاخه از رئالیسم از قرن شانزدهم میلادی در اروپا رواج یافت و بخصوص فرانسویس بیکن در انتشار و ترویج آن تأثیر تام و تمام داشت. ایشان مسلکی شکاک (Skepticism) و تجربی (Experimental) دارند. اساس این نوع رئالیسم بر این است که ماده واقعیت نهایی (ultimate Fact) دارد و عبارت دیگر واقعیت بنیادی فقط از آن ماده است و جزاین چیز دیگری وجود ندارد با این حساب فرانسویس بیکن تحقیق درباره‌ی پدیده‌ها و خواص اشیا وظیفه "علم" (Science) می‌داند نه فلسفه.

وظیفه فلسفه به زعم او هماهنگ کننده بین تحقیقات و دستاوردهای علمی است، چیزی که امروزه از آن به عنوان فلسفه علم نام می برند. ایشان معتقدند جهان دائمی و پایدار است (ابدی و ازلی است) و تغییر در آن طبق قوانین ثابت طبیعت صورت می گیرد. دائمی بودن جهان خود وسیله‌ای است برای سنجیدن و ارزشیابی تغییرات. رئالیستهای طبیعی یا منکر قلمرو معنوی هستند یا اینکه معتقدند اینگونه وجودها را نمی توان به اثبات رساند و بنابراین بحث درباره آنها از لحاظ فلسفی فاقد اهمیت است.

تأثیر هستی شناسی رئالیسم بر تربیت

الف) رئالیستهای تعقلی

اساس هستی شناسی رئالیستهای تعقلی، نظریه قوه و فعل است که در هستی میان "وجود بالفعل" و "وجود بالقوه" تفاوت قائل است هر هستی غیر از خداوند عبارتست از قوه و فعل، قوه زیر بنای فعل میباشد و این نظریه در تربیت نقش و تأثیر مهمی دارد مطابق این نظر، معلم زمینه ساز و فراهم آورنده عواملی است تا این قوه ها را به فعل برساند، رشد و "شدن" انسان نیز بر همین اساس است. کودک در این دیدگاه در حال رشد و "شدن" است و "شدن" در واقع انتقال قوه به فعل است. "شدن" حرکت یک هستی ناکامل به سوی یک هستنده کامل است. وظیفه معلم و نظام تربیت کمک به این جریان است تا مترقی (شاگرد، کودک، دانش آموز) هستی خود را کامل کند. از آنجا که "انسان" موجودی جسمانی_روحانی است و روح برترین مرتبه هستی تلقی می شود تربیت باید تلاش داشته باشد نظم طبیعی حیات انسان را به واسطه اهدافی که بطور عقلانی/ادراک و/اراده می شود هدایت نماید. همانطور که در این دیدگاه انسان به عنوان گُل مطرح است در تربیت هم وحدت شخصیت انسان هدف اصلی است، نبودن وحدت شخصیت سبب بروز تضاد و کشمکش درونی خواهد شد.

بنابر تعبیر ارسطو همانطور که هر رفتار انسان از کل وجود او سر می زند تکامل شخصیت او به صورت یک گُل نیز باید صورت پذیرد. از عوامل مهم وحدت بخشی به شخصیت انسان، جامعه است. انتظارات و هنجارهای جمعی در سازماندهی وحدت بخشی به شخصیت تأثیر زیاد دارد.

کامنیوس اول کسی بود که مدرسه را کارخانه آدم سازی تعریف کرد زیرا او تربیت را شکل دادن به استعداد ها می دانست.

و در این باره می گوید: در تنظیم برنامه های تربیتی باید "اعتدال" رعایت شود زیرا انسان نیاز به روش همه جانبه دارد.

نکته: روانشناسی گشتالت منتج از رئالیست تعقلی است.

ب- رئالیست‌های طبیعی (علمی)

از آنجاکه رئالیست‌های علمی (طبیعی) انسان را موجودی زیستی-اجتماعی تلقی می‌کنند، عقیده دارند تربیت عبارتست از: «آماده‌سازی انسان برای زندگی در محیط طبیعی-اجتماعی» به عقیده اینان جهان مستقل از ذهن انسان وجود داشته و خواهد داشت (جهان قدیم است) و اداره آن با قوانینی است که تسلط ما بر آن ناچیز است. بنابراین هدف «علم» (Science) و همچنین نظام تربیت باید کشف این قوانین و استفاده از آنها برای سازگاری و استفاده بیشتر از جهان پیرامون است. تربیت در این دیدگاه نه تنها آماده‌سازی انسان برای زندگی در جامعه است بلکه پرورش همه استعدادهای آدمی است به منظور آشنایی با جهان و تسلط بر طبیعت می‌باشد.

رئالیست‌های علمی (طبیعی) عنایت چندانی به «رشد ذهنی» شاگرد ندارند زیرا آنها معتقدند ذهن عاملی است که فقط امور محسوس و اطلاعات مربوط به آنرا جمع‌آوری و ثبت می‌کنند و پرورش ذهن فقط تاهمین اندازه مفید است. در این طرز فکر معلم به آنچه ذهن شاگرد می‌گذرد کاری ندارد بلکه برای او آنچیزی که قابل مشاهده و قابل اندازه‌گیری باشد که همانا رفتار و تغییر آن است، اهمیت دارد.

نکته: روانشناسی رفتارگرا که «اسکینر» که سخنران سرشناس این مکتب روانشناسی و پیشتاز آن است از همین فلسفه نتیجه و بهره گرفته است و تاثیر آن بر نظام تعلیم و تربیت جهان از گسترش روشهای تربیتی رفتارگرایی معلوم می‌گردد.

انسان‌شناسی رئالیسم

همانطور که رئالیست‌ها در هستی‌شناسی شان با هم تفاوت دارند نظرات ایشان نسبت به انسان نیز متفاوت است.

الف- انسان‌شناسی رئالیست‌های تعقلی

اینها به پیروی از ارسطو معتقدند انسان موجودی جسمانی-روحانی است. انسان دارای ویژگی‌های متعددی است و بعضی صفاتی را داراست که مختص اوست، بارزترین آنها عقل است، عقل از نیروهای عمده‌ی روح است. آنچه باعث انسان بودن انسان است روح اوست که از همه‌ی ویژگی‌های دیگر برتر است. روح برترین مرتبه‌ی هستی انسان است و عقل و اندیشه از اوست که می‌تواند در پدیده‌های مادی نفوذ کرده، ماهیت و ویژگیهای معقول آنرا بشناسد زیرا شناختن روح نیاز به عقل دارد.

نکته ۱: ارسطو برای اولین بار همه موجودات را طبقه بندی کرد و از آن در کتاب خود: (Organum یونانی = ارگانون لاتین = ارغنون عربی) که در باب منطق نوشته بود نام برد.

نکته ۲: ارسطو طبقه بندی = قاطیغوریا (Category = کتگوری): همه چیز را بر اساس راسته / طبقه / نوع / جنس / دسته بندی کرد.

بنابراین اگر هر چیزی سر جای خودش باشد می توان آنرا تعریف کرد. مثل: انسان حیوان ناطق یعنی؛ انسان (موجود متحرک صاحب رشد و توالد که از طبقه حیوانات است و در عین حال ناطق است. ناطق به دومعناست؛ نطق درونی که تفکر است و محصول آن زبان و نطق بیرونی که گفتار است.

روح وظیفه ای اساسی دارد که عبارتست: از شناختن و خواستن. شناخت یا حسی و ادراکی است یا استدلالی است که عقل

نامیده می شود. اما خواستن وظیفه روح است. همانطور که عقل می تواند چیزهای غیرمادی را بشناسد، اراده هم می تواند آنها را بخواهد. بنابراین انسان از نظر رئالیستهای تعقلی آزاد است و به اعتبار همین آزادی، انسان مسئول است.

ب - انسان شناسی رئالیستهای طبیعی (علمی)

اینها معتقدند که انسان موجودی است: زیستی - اجتماعی.

تصور خاص انسان است و حیوان وقتی می خواهد دیگر چیزی بیاد نمی آورد و فقط انسان است که می تواند چیزی را که نمی بیند بخاطر بیاورد و یا چیز ندیده ای را در ذهنش تصور کند.

نکته ۱: هر عملی با مفاهیم (Concepts) شروع می شوند - هیچ علمی را با نفهمیدن مفاهیم اولیه نمی توان یاد گرفت.

نکته ۲ "تصور" (Concept) مفاهیم در پشت سر دارد اما اسم این طور نیست. تمام دعوای حکومت های جهان بر سر

"مفاهیم" است مفاهیمی مثل: حکومت، عدالت، مساوات، آزادی. {عربی = تصور / فارسی = مفهوم / انگلیسی = Concept}

نکته ۳: علوم سخت (Hard Sciences) مثل فیزیک، شیمی، زیست شناسی مفاهیم ثابت دارند و کمتر دچار تغییر می شوند

چون به تمامی با ماده یا ارگانیزم مادی سروکار دارند اما علوم نرم (Soft Sciences) مثل علوم انسانی و رشته هایی چون

تاریخ، جامعه شناسی، روانشناسی مفاهیم متغیر دارند.

رئالیستهای طبیعی معتقدند که انسان موجودی است "زیستی-اجتماعی" است و پیوسته تحت تأثیر دو محیط طبیعی و اجتماعی

قرار دارد، بنابراین انسان نه تنها دارای اراده آزاد نیست بلکه تحت تأثیر و تابعی از شرایط "زیستی-اجتماعی" است.

ایشان می گویند لزومی ندارد فکر کنیم دستاوردهای فرهنگی انسان یا بعضی رفتارهای او ناشی از وجود جداگانه‌ای بنام *روح* است زیرا آنچه ما اندیشه یا تفکر یا تعقل می خوانیم در واقع کنش فوق العاده پیچیده‌ای از ارگانیسم است. بواقع آنچه را که رئالیست‌های تعقلی ناشی از *روح* میدانند، *رئالیست‌های علمی* جزو کارکردهای ارگانیسم مادی قلمداد می کنند، بنظر آنان *عقل* از تجلیات عالی‌تر و پیچیده‌تر جسم است که ارتباط او را با محیط فراهم می سازد و از این جهت مانند دیگر کنشهای ارگانیسم مثل تنفس، تحرک، تغذیه و تولید مثل است. بنظر واقع گرایان علمی انسان باید به مقتضای طبیعت استفاده کند و از اوامر و نواهی حیات زیستی خود تبعیت کند. او باید امیال و غرایز را آزاد بگذارد تا به مقتضای زیستن خود عمل کند، جامعه هم باید از راه وضع قوانین و مقررات به جهت دهی و هدایت آنها بپردازد.

شناخت شناسی رئالیسم

الف - شناخت از نظر رئالیست های تعقلی

اینان ضمن پذیرفتن اینکه امکان شناخت جهان همانطور که هست، هست. تاکید دارند که شناخت نمی تواند صرفا مادی باشد، از نظر ایشان شناخت *هستی* تنها محسوس مادی را ادراک می کند و هرگز نمی تواند مفهوم *نیستی* را مانند مفهوم هستی درک کند. در صورتی که *عقل* هر دو مفهوم را به یک اندازه می شناسد، علاوه بر این *عقل* قدرت شناخت *گلی* را دارد، البته این بدان معنا نیست که کلیات در جهان یافت می شود زیرا هر پدیده یا شی یک وجود منفرد و محسوس است اما هر یک از آنها یک ماهیت معقول هم دارد که عقل آن به صورت یک *گلی* در می آورد. بطور خلاصه رئالیست های تعقلی منکر داده های حسی نیستند اما نقش *عقل* را در تعبیر و تفسیر آن ها مهم می دانند.

ب- شناخت از نظر رئالیست های طبیعی (علمی)

«فرانسیس بیکن» از سرشناس ترین چهره های این مکتب است، وی عقیده داشت ما باید مشاهده (*Observation*) و تجربه حسی (*Sensory Experience*) را اساس معرفت (شناخت) خویش قرار دهیم و از این طریق جزئیات جهان را از جنبه های مختلف مطالعه کنیم و با تنظیم این دانش و معلومات جزئی و از طریق *استقراء* به معلومات کلی برسیم.

از نظر «جان لاک» (فیلسوف تجربه گرای انگلیسی قرن ۱۷) «ذهن انسان مانند لوح سفیدی است که چیزی در آن نقش نبسته است» و انسان فقط با تجربه حسی از راه کسب محسوسات آنهم به تدریج، تصویر یا پندار در ذهنش ایجاد می شود.

نکته ۱: این سخن لاک در پاسخ به *افلاطون* و ایدئالیست‌ها است که ذهن انسان از پیش در عالمِ مثل همه دانش‌ها را درک

کرده و سپس با تولد فراموش کرده... برای همین وی گفته: *ذهن انسان مانند لوح سفید است!*

نکته ۲: رئالیست‌های علمی فقط وجود (هستی) بیرون از ذهن را حقیقی می‌دانند و فکر و ذهن را خالق آن هستی‌ها نمی‌دانند.

تأثیر شناخت‌شناسی رئالیسم بر تربیت

الف- رئالیست‌های عقلی

اهداف تربیتی: همسازی با محیط طبیعی و اجتماعی از طریق کسب زبانها و همچنین ریاضیات و هنر تامین می‌گردد علوم طبیعی؛ فیزیک و شیمی و زمین‌شناسی برای شروع شناسایی و کسب معرفت حسی لازم است.

با توجه به انسان‌شناسی آن‌ها محصول تربیت را بار آوردن شخص کاملاً متعادل از نظر جسمی و روحی می‌دانند و معتقدند که تنها در این صورت است که انسان به سعادت و زندگی خوب دست می‌یابد.

با توجه به معرفت‌شناسی آن‌ها که انسان را حاکمِ عاقلِ محیط خود می‌دانند، در تربیت نیز به *عقل* توجه دارند و آموزش‌های عقلی نقش بسیار زیادی دارند. اینان با تجزیه‌یادگیری به اجزا تشکیل‌دهنده آن مخالف‌اند و معتقدند که ما در عمل هر پدیده یا واقعه‌ای را در کُلّیت آن درک می‌کنیم و هیچگاه به اجزای اصلی آن توجه نمی‌کنیم زیرا اجزای تشکیل‌دهنده یک پدیده با کُلّ آن مساوی نیست. براین اساس در این دیدگاه معلم وظیفه دارد مهارت‌ها و توانایی‌های «ادراک کلی» و «باهم‌نگری» را به شاگردان بیاموزد. فهم و درک شاگردان از کُلّ یک مطلب درسی بیش از حفظ جزئیات آن ارزش دارد. درس‌ها باید طوری طراحی شوند که ابتدا معقولات کُلّی و جامع و سپس بتدریج مطالب جزئی‌ارایه شود.

بنا بر قول «کامینوس»: «زبان را باید از راه گفت و شنود یاد گرفت نه از طریق حفظ کردن و نوشتن و گرامر و الگوهای دستوری به

همین ترتیب پرهیزگاری و شجاعت را از طریق اعمال الگوها و نمونه‌های مناسب باید آرایه داد نه از طریق پاداش و تنبیه.»

هدف و محتوای تربیت اندوختن دانش در ضمن آشنایی با راه و رسم زندگی و نحوه برخورد با مشکلات است. دانش و معلوماتی که در مدرسه اندوخته می‌شود باید در *زندگی کاربردمعنی* داشته باشد اما کاربرد اصلی آن در حل مشکلات به زمانی موقوف می‌شود که شاگرد به بلوغ عقلی رسیده باشد.

ب- رئالیست های علمی / طبیعی

در این دیدگاه انسان موجودی است زیستی/اجتماعی، پس تربیت؛ آماده سازی انسان برای زندگی اجتماعی است.

"اسپنسر" فیلسوف انگلیسی معتقد است معلم به دانش آموز باید امکان دهد که شاگرد شخصا "تجربه" کند و در بررسی و

استنباط از تجربه هایشان شاگردان را یاری کند و کوشش های معرفت شناسی رئالیستهای علمی همچون: لاک، هابز، هیوم راه را برای رشد "روان شناسی رفتارگرا" باز کرد.

نکته: این سه فیلسوف جان لاک، توماس هابز، دیوید هیوم پایه گذار تفکر جدید اروپائی هستند در فلسفه علمی و فلسفه سیاسی تأثیرات بسیار مهمی گذاشتند و سهم بسیاری در شکل گیری اندیشه نوین را داشتند. ایشان در مباحث متافیزیک، تربیت، حقوق، سیاست مسائل جدی و جدیدی مطرح کردند.

واتسون و اسکینر از سرشناس ترین چهره های این مکتب روانشناسی هستند، در این مکتب روانشناسی؛ "یادگیری" چیزی جز ارتباط دادن میان پدیده ها و همجواری رویدادها نیست. در این دیدگاه یادگیری عبارت است: از شکل گیری نسبتا پایدار در رفتار شاگرد که هم برای معلم و هم برای دانش آموز مشاهده پذیر و قابل اندازه گیری باشد. در این مکتب عنایت چندانی به رشد ذهن شاگرد نمی شود اما انضباط فردی شاگرد و فرهنگ بشری مورد توجه است. در این مکتب رئالیست طبیعی؛ ملاک انتخاب مواد درسی و محتوای آنها "اثباتی بودن" آنهاست.

نکته ۱: منظور از اثباتی بودن یعنی آن مسئله باید مادی، ملموس، محسوس و عینی = اَبژکتیو (Objective) و نیز قابل اثبات = پوزیتیو (Positive) از نظر علمی باشد.

نکته ۲: پیروان افراطی این نگرش مکتبی را پایه گذاری کردند که نخستین بار فیلسوف و جامعه شناس قرن ۱۸ انگلستان هربرت اسپنسر بر او نام پوزیتیویسم (Positivism) گذاشت که به فارسی تحصُّلی و اثباتی یا اثبات گرایی برگردان شد. اینان معتقد بودند تمامی قوانین حاکم بر ماده بر انسان نیز جاری است زیرا انسان نیز جسمش مادی است و لذا قوانین و اصول فیزیک و شیمی و دیگر علوم تجربی بر وی حاکم است. هرچند این نگاه افراطی علم گرایانه منتقدان جدی داشت و رو به تضعیف نهاد اما دهه های بعد پوزیتیویست های منطقی (Logical Positivism) در اواخر قرن ۱۹ و ابتدای قرن ۲۰ و نئوپوزیتیویسم (NeoPositivism) که بسیار مبتنی بر علم جدید است در میانه قرن ۲۰ پا به عرصه فلسفی گذاشتند و سعی بر آن داشتند که افراط گری های پیشین را جرح و تعدیل نمایند.

با تشکر از دانشجویان عزیز آقایان: میلاد رضایی فرد، عرفان حاصلی، سجاد سعیدی، علی اصغر اریس، میرسجاد هاشمی و علیرضا جوانبختیان. که اگر نبود کمک و انگیزه این عزیزان این جزوه به انجام نمی رسید. با سپاس بسیار از آقای جوانبختیان سرگروه تلاشگر و مدیر کلاس فلسفه.

حمید ظروفچیان – دی ماه ۱۳۹۸